

ساختار - کارگزار: چارچوبی تئوریک برای فهم و ارزیابی پدیده «مرز»

محمد جواد رنجکش

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد

حمیدرضا کشاورز^۱

دانش‌آموخته کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۰۵/۲۸

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۳/۲۶

چکیده

مرزها یکی از مفاهیم اساسی و مهم در عرصه مطالعات جغرافیای سیاسی به حساب می‌آیند. این اهمیت تا جایی است که امروزه علاقه به مطالعه و پژوهش در خصوص این پدیده رشد چشمگیری را نسبت به دهه‌های قبل تجربه نموده است. اما نکته مهم در مورد مطالعات صورت گرفته در این حوزه، عدم توجه به ارائه مدل یا نظریه‌ای از سوی اندیشمندان و صاحب‌نظران عرصه مذکور می‌باشد. لذا نوشتار حاضر با ارزیابی و نقد مطالعات پیشین درباره مرز، سعی نموده تا با استفاده از نظریه سازه‌نگاری و رویکرد ساختار - کارگزار موجود در این نظریه، ارتباطی ساختاری و کارگزاری میان چهار عامل؛ (۱) نیروهای بازار و جریان‌ات تجاری، (۲) خط‌مشی‌های مربوط به سطوح چندگانه حکومت‌ها درباره مرزهای همجوار، (۳) نفوذ ویژه سیاسی اجتماعات مرزی و (۴) فرهنگ ویژه اجتماعات مرز نشین، برقرار نموده و از این طریق مدل و چارچوبی برای فهم دقیق‌تر از پدیده مرز ارائه نماید. استدلال اصلی نوشتار حاضر آن است که، برآیند تاثیر این چهار عامل این است که چنانچه این چهار دیدگاه نظری - تحلیلی یکدیگر را تقویت یا تکمیل نمایند، پیامد آن مناطق مرزی همگرا به لحاظ فرهنگی خواهد بود. لذا، با عنایت به تحولات معرفت‌شناختی و روش‌شناختی صورت گرفته در حوزه علوم و بویژه علوم اجتماعی و انسانی، مطالعه پدیده «مرز» از مطالعه صرف جغرافیایی / سنتی گذار نموده و نیازمند مطالعاتی میانه‌رو همچون نظریه سازه‌نگاری می‌باشد، که دربرگیرنده عناصری همچون عوامل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌باشد.

واژگان کلیدی: مرز، مدل، نظریه، نظریه سازه‌نگاری، ساختار، کارگزار

۱- مقدمه

امروزه علاقه به مطالعه مرزها و سرزمین‌های مرزی، با اشتیاق و بحث فزاینده در باب امکان طرح مدل یا نظریه‌ای در این‌باره همراه گردیده است. استفاده از دو واژه مدل و نظریه به سبب ضرورت تفکیک این دو از یکدیگر می‌باشد. چرا که، مدل عبارت است از؛ چارچوبی که موجب فهم بهتر یک پدیده می‌گردد، اما رابطه میان متغیرها را تبیین نمی‌نماید، در حالیکه نظریه هم‌پیوندی میان متغیرها و فرضیه‌ها را نشان می‌دهد.

مرزها از جمله مفاهیم مهم و قابل تامل در حوزه جغرافیای سیاسی به شمار می‌روند، اما امروزه و با گسترش حوزه مفاهیم در علوم مختلف، اندیشمندان سایر حوزه‌ها نیز به بررسی پدیده‌های سایر رشته‌ها از منظر و دیدگاه نظری خودشان علاقه‌مند گردیده‌اند، در این راستا محققان سایر رشته‌ها از جمله علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، تاریخ، اقتصاد و رشته‌هایی از این دست نیز در سال‌های اخیر در پی بررسی و ارزیابی پدیده مرز از جلوگاه نظری خویش برآمده‌اند. نکته قابل تامل در این بین عدم وجود مدل قابل توجهی در باب پدیده مرز می‌باشد، این فقدان مدل در حوزه مطالعات مرز، زمانی بیشتر خودنمایی می‌کند که به کثرت مطالعات صورت گرفته در این باره نظری بیافکنیم. همانگونه که پیش از این نیز مورد تاکید قرار گرفت مطالعه مرزها می‌تواند در محدوده رشته‌های علوم مختلف مورد بررسی قرار گیرند، البته نباید از نظر دور داشت که ماهیت بینارشته‌ای بودن تفکر درباره مرز، بحث در این باره را با پیچیدگی همراه می‌سازد. این امر تا جاییست که امروزه اکثر محققین اذعان دارند که مسئله مرز مسئله‌ای پیچیده بوده که با ماهیت محیط انسانی و فیزیکی آنها مرتبط می‌باشد. همچنین دولت‌ها، بازارها و فرهنگ‌ها نیز دیدگاهها و چشم‌اندازهای تبیینی عمده‌ای را در این باره مطرح می‌نمایند. مع‌هذا، در آثار صورت گرفته در باب پدیده مرز تلاش اندکی در راستای در قالب مدل در آوردن مجموعه آثار نظری به چشم می‌خورد. لذا تلاش نوشتار حاضر آن است تا با بررسی آثار نویسندگان داخلی و خارجی در میان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی و انسانی، به نوعی به مدل یا نظریه‌ای درباره مرز نزدیک گردد.

از این روی و به خاطر ماهیت بینارشته‌ای بودن موضوع، قسمت اول مقاله به پدیده مرز، ماهیت و کارکردهای آن خواهد پرداخت، در قسمت دوم تاریخچه مطالعات صورت گرفته در باب مرز مورد بررسی، نقد و ارزیابی قرار گرفته است و در قسمت سوم به بررسی نقش ساختار - کارگزار^۱ که برگرفته از نظریه سازه‌نگاری^۲ است، پرداخته شده و سعی گردیده تا با استفاده از این رویکرد به ارائه مدلی برای فهم بهتر و دقیق‌تر مرز پرداخته شود.

۲- روش و سوال تحقیق

این نوشتار که با روش تحلیلی - ساختاری به نگارش درآمده در پی پاسخگویی به این سوال است که «با عنایت به تغییر فضای حاکم بر نظام بین‌الملل، از دو قطبی زمان جنگ سرد به نظام سیال امروزین و همچنین تغییرات پارادایمی جامعه بین‌المللی در گذار از گفتمان رئالیستی - سنتی به گفتمان معنایی - پسامدرنی، چه مولفه‌هایی برای مطالعه و بازخوانی جدید از پدیده «مرز» کارساز و راهگشا می‌باشند؟»

^۱ -Structuer - Agent

^۲ -Constructivism

۳- مفاهیم تحقیق

۳-۱- مرز

انسان برای مشخص کردن محیط پیرامون خود به گونه‌ای که با گستره فعالیت همسایگان تداخل نداشته باشد، ناچار از تعیین خطوط قراردادی در بخش پایانی و پیرامونی محیط زیست یا قلمرو خود است. نوع گسترش یافته این مفهوم خط پیرامونی است که بخش پایانی گستره فعالیت یک ملت را مشخص می‌نماید و جنبه سیاسی دارد و «مرز» خوانده می‌شود (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۴۰). بر این اساس، خطوط مرزی از نشانه‌های تفکیک دولت‌های جدید است که با خط باریک و نازکی دو دولت را از هم جدا می‌کند و قلمرو رسمی اعمال اراده سیاسی آن‌ها را نشان می‌دهد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۹: ۳۹).

۳-۲- مدل

مدل عبارت است از یک سلسله مفاهیمی که از یک رشته اطلاعات سازمان داده شده تشکیل گردیده که قابل اطلاق به موارد یا شرایط خاص می‌باشد (قوام، ۱۳۸۹: ۲۸).

۳-۳- نظریه

می‌توان نظریه را مجموعه‌ای از مفاهیم گردهم آمده دانست که به گونه خاصی بهم ربط داده شده‌اند تا پدیده‌ای را تعریف و تبیین نمایند. از این رو، هر نظریه بیانگر چینش خاصی از مفاهیم و روابط میان آنهاست، چرا که در علوم اجتماعی و انسانی مفاهیم مستقل از نظریه‌ها قابل فهم نمی‌باشند (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۱۶۳-۱۶۲).

۴- مباحث نظری تحقیق

۴-۱- مرز، ماهیت و کارکرد آن

در رابطه با تعریف اصطلاحات «مرز» و «سرحد»، تلاش‌هایی از سوی اندیشمندان جغرافیای سیاسی و برخی دیگر از کارشناسان سایر رشته‌ها صورت پذیرفته است، اما به طور کل، طرح اولین مباحث مرزهای سرزمینی را به زمان راتزل (۱۸۹۷) نسبت می‌دهند، این روند بعدها نیز ادامه داشت، تا جاییکه امروزه شاهد دیدگاهها و تعاریف بی‌شماری از سوی اندیشمندان داخلی و خارجی درباره پدیده مرز می‌باشیم، که از آن جمله می‌توان به تعاریف افرادی نظیر؛ دیکشیت معتقد است «مرزها خطوطی هستند که حد خارجی قلمرو تحت حاکمیت یک دولت ملی را مشخص می‌کنند»، درایسدل «مرز را پدیده‌ای فضایی می‌داند که منعکس کننده قلمرو سیاسی یک دولت بوده و مطابق قواعدی خاص در مقابل حرکت انسان، انتقال کالا و ... مانع ایجاد می‌کند»، گلاسز معتقد است «مرزها بر روی نقشه به صورت یک خط نازک ترسیم می‌شوند؛ در حالیکه مرز یک خط نیست بلکه یک سطح است؛ سطحی عمودی که از طریق آن فضا، خاک و زیرزمین برش می‌یابد» (Holdich, 1916: 35-36). از جمله تعاریف اندیشمندان داخلی نیز می‌توان به دیدگاه افرادی نظیر؛ مجتهدزاده اشاره نمود، وی معتقد است «انسان برای مشخص ساختن پیرامون جولانگاه خود، آن گونه که با گستره جولانگاه همسایه تداخل نیابد، ناچار به تعیین خطوط قراردادی در بخش پیرامون محیط زیست یا قلمرو خود است. گونه گسترش یافته این مفهوم، خط پیرامونی است که بخش پایانی جولانگاه یک ملت را مشخص می‌سازد و جنبه‌ای سیاسی پیدا کرده و مرز خوانده می‌شود» (مجتهدزاده،

(۴۰:۱۳۸۱) و یا حافظنیا «مرز را عامل تشخیص و جدایی یک واحد متشکل سیاسی یا کشور از دیگر واحدهای مجاور و به عبارتی جداساز قلمرو فرمانروایی دو نظام سیاسی است» (حافظنیا، ۱۳۸۱: ۳۰۰)، تعریف می‌نماید. البته باید توجه داشت، همانگونه که تاریخ نیز نشان می‌دهد مفهوم مرز در گذشته با آنچه امروز از آن برداشت می‌شود، متفاوت بوده است.

در گذشته مرز به عنوان یک خط مفهوم نداشت، بلکه در آن زمان منطقه پهناوری که حد فاصل دو امپراتوری بود را منطقه سرحدی می‌خواندند؛ به عبارت دیگر، چون مرزها در گذشته به طور دقیق، روشن و مشخص نبودند، به عنوان سرحد یا منطقه مرزی مشهور بودند. اما با گذشت زمان و همچنین پیشرفت در تکنیک‌های مساحی، توپوگرافیک و کارتوگرافیک و سایر وسایل اطلاعاتی مورد نیاز برای تعیین دقیق مرزها، حدود کشورها نیز به گونه‌ای دقیق تعریف، مشخص و نشانه‌گذاری گردید و در نتیجه امروزه مفهوم «مرز» جایگزین مفهوم «سرحد» گردیده است. با توجه به برداشت‌های جدید از مفهوم مرز در طول زمان می‌توان ضرورت تعیین خطوط مرزی را این چنین بیان نمود که؛ در اروپای قرون وسطی، زمانی که فئودالیسم همه گیر شده بود، مناطق سرحدی پیوسته در حال تغییر و تحول بودند؛ زیرا امپراتوری‌ها سرزمین و مردم ساکن در آن را جزء اموال خود می‌دانستند، از این رو هر زمان اراده می‌کردند آن‌ها را می‌فروختند و یا به عنوان ارث به فرزندان خود می‌بخشیدند. پیدایش اقتصاد جهانی در قرن نوزدهم، که خود نشئت گرفته از پدیده امپریالیزم بود را باید عاملی در پیدایش ایده به وجود آوردن و یا تعیین کردن خطوط مرزی دانست. چرا که؛ با کارا شدن ویژگی‌های نهفته در اقتصاد جهانی، همانند بازرگانی و امکان برقراری ارتباط با نقاط دورتر، نیاز به تعیین نقاط مشخص تماس میان دو حکومت از راه نمایندگان سیاسی و بازرگانی و همچنین تاسیس دوایر گمرکی، مطرح می‌گردید. بدنبال این رویداد نخستین خطوط مرزی در مناطقی از آمریکای شمالی، استرالیا، آفریقای شمالی، آفریقای جنوبی، ترسیم شدند. امروزه خطوط مرزی دارای ارزش حقوقی و بین‌المللی می‌باشند، زیرا وضعیت خطوط مرزی در سوابق سازمان ملل متحد ثبت شده و توسط کشورها نیز به رسمیت شناخته شده است. باید اذعان داشت که تحولات صورت گرفته در معنی و مفهوم مرز در طول زمان، بر کارکردهای این پدیده نیز تاثیر داشته است؛ بدین ترتیب اگر اولین و قدیمی‌ترین نقش مرز را، که از مهمترین علل ایجاد مرز نیز محسوب می‌شود، نقش بازراندگی آن در نظر بگیریم، این کارکرد امروزه نه تنها کمرنگ گردیده، بلکه در مقابل کارکردهای دیگری نظیر؛ کارکرد ارتباطی و فرهنگی مرزها، مهم تلقی می‌گردد. به طور کلی مرزها کارکردهای گوناگونی از قبیل؛ امنیتی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، ارتباطی و فرهنگی داشته و دارند، اما همانگونه که ذکر گردید، به فراخور تغییرات مختلف، نوع کارکرد مرزها نیز تغییر خواهد نمود (زرقانی، ۱۳۸۶: ۲۵-۱۷).

در ادامه با بیان مطالعات صورت گرفته درباره پدیده مرز، به عدم مدل‌سازی و یا نظریه‌پردازی در این مطالعات اشاره نموده و سعی خواهد شد تا با استفاده از رویکرد ساختار - کارگزار به عنوان یکی از مفاهیم کلیدی نظریه سازه‌انگاری، مدل و یا چارچوبی تئوریک برای فهم بهتر پدیده مرز ارائه گردد.

۴-۲- سیری در مطالعات نظری پدیده مرز

مرز و سرحدات مرزی ساخته‌هایی انسانی هستند که در سنن متعدد اخلاقی و فکری ریشه دارند. بوکانان^۱ و مور^۲ در مطالعه‌ای که در آن به مقایسه سنت‌های حقوق طبیعی و بین‌المللی با سنت‌های اخلاقی یهودیت، مسیحیت، کنفوسیوس، اسلام و لیبرال در باب پدیده مرز پرداختند، به این نکته پی بردند که، با اینکه سنت‌های اخلاقی بر حسب اینکه مرزها چگونه ترسیم (از جمله تعیین، خرید و فروش، ارث یا جدا شدن مرزها) می‌گردند مبهم هستند، اما تمام سنت‌های یاد شده در این عقیده مشترک هستند که فتح و غلبه سرزمینی عملی غیر عادلانه و توجیه ناشدنی است (Buchanan & Moore, 2003:53). اما از سوی دیگر، تاریخ امپراتوری رم شاهدی بر این حقیقت است که در تمایز قائل شدن میان وحشی‌گری و تمدن، مسئله فتح سرزمینی امری حیاتی و اساسی تلقی می‌گردد. مرزها بر اساس سلسله مراتب فضاهای سرزمینی ابعاد و کارکردهای مختلف از جمله شهرها، ایالت‌ها و مناطق، به امپراطوری رم شکل می‌بخشیدند (Anderson, 1990:21).

در سراسر قرون وسطی، شواهد حاکی از آن است که نظام فئودالی بیش از آنکه مرزهای دقیق و روشنی داشته باشد، به کنترل شهرها و سرزمینها توجه داشته و دارای مرزهای دقیق و روشنی نبوده است. البته به لطف تلاش و کوشش‌های جغرافیدانان و بهره‌گیری از تکنولوژی‌های نقشه‌برداری، بعدها حکام توانستند از حدود و ثغور و داشته‌های خود دیدگاه بهتری داشته باشند. در همین حال تحول دیگری نیز که در حوزه نظری مطالعات مرز قابل توجه می‌نماید، تمییز و پالایش لغات شبیه به یکدیگر، همچون مرز^۳، سرحدات^۴، سرزمین مرزی^۵ و Frontier^۶ بوده است. به عنوان مثال، اندرسون معتقد است که واژه (frontier) در گفتمان امریکایی و فرانسوی معانی مشابهی ندارند. مثلا منطقه آلساس^۷ فرانسه (نقشه شماره ۱) یک منطقه مرزی یا به گویش فرانسوی یک region frontiere می‌باشد. اما در گویش امریکایی، فرانتیر یا (frontier) منطقه متحرک از ساکنین می‌باشد. این معنا در کتابی از ترنر^۸ به نام "مرز در تاریخ امریکا" به صراحت ذکر گردیده است (Turner, 1920:63). حتی تا سال ۱۷۸۳ میلادی، واژه فرانسوی frontier در فرهنگ‌نامه جغرافیایی فرانسه وجود نداشت. این تفاوت در برداشت‌ها، از وجود اندیشه‌ها و دیدگاه‌های متعدد و چندگانه‌ای در باب پدیده مرز حکایت دارند.

^۱ -Buchanan

^۲ -Moore

^۳ -Border

^۴ -Boundaries

^۵ -Border Land

^۶ -Frontier

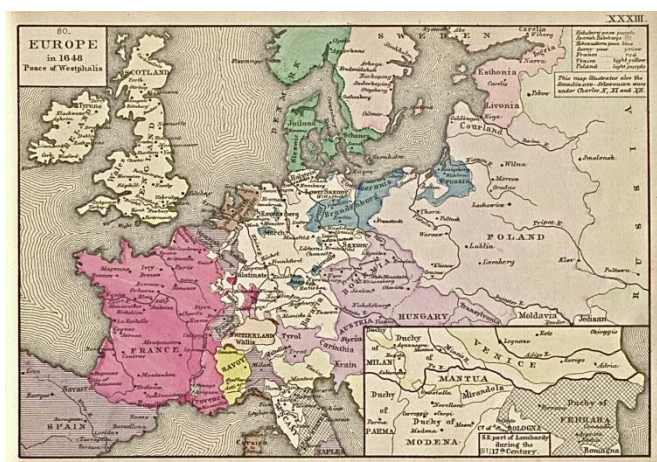
^۷ -Alsace

^۸ -Turner



نقشه شماره ۱- منطقه مرزی آلس در فرانسه

آثاری از این دست توسط جغرافیدانان یا مورخین، به شکل‌گیری نظم سیاسی مدرن، که مستلزم عمل شناسایی^۱ بین‌المللی توسط سایر دولت‌ها از مرزهای دولتهای دارای حق حاکمیت و همچنین مرزهای سرزمینی شناخته شده بودند، کمک نمود. در نظام بین‌الملل معاصر که بر برتری و تفوق حاکمیت‌های کشوری پایه‌گذاری شده است، شناسایی، خصوصیت یک تاسیس (نهاد) را دارا می‌باشد. به عبارت دیگر، هنگامی که کشوری جدید در صحنه بین‌الملل ظاهر می‌گردد، یعنی عوامل تشکیل دهنده آن جمع گردیده است، سایر کشورها به منظور برقراری ارتباط با آن کشور، باید آن را به رسمیت بشناسند و موجودیتش را تایید نمایند (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۳: ۱۸۹). مثال بارز در این زمینه پیمان اسپانیایی - آلمانی و استفالیاست که در سال ۱۶۴۸ میلادی منعقد گردید. به موجب این پیمان مرزهای سرزمینی تحت مالکیت انگلستان، فرانسه، آلمان، شاهزاده نشین‌های آلمانی، مسکو، لهستان، ترکیه، اسپانیا و سوئد مشخص و ترسیم گردیدند. این پیمان آغازگر دوران دولت - ملت و ملی‌گرایی در جهان مدرن گردید، دورانی که مورخین و جغرافیدانان متعددی در طول قرن نوزدهم و بیستم به تفصیل آن را مطالعه و تشریح نموده‌اند (نقشه شماره ۲).



نقشه شماره ۲- مرز کشورهای اروپایی بعد از قرارداد وستفالی

^۱ -Recognition

همچنین در این زمینه می‌توان از پیمان ۱۹۱۹ پاریس یاد کرد که بعد از جنگ جهانی اول، مرز اکثر دولتها را ترسیم نمود. خانم مارگارت مک میلان^۱ در کتاب خود به نام "پاریس ۱۹۱۹"^۲ شرح کامل مذاکرات دیپلماتیک و بازی‌های نفوذ که در طول فرایند انعقاد این معاهده رخ داده بود را ذکر کرده و بارها اشاره نموده که نمایندگان دولتها و ملتها به نقشه‌های بزرگ شده‌ای که در خدمت اهداف آنها بوده است، اشاره می‌کردند، اما این نقشه‌ها ترسیم دقیقی از سرزمین‌ها و مردم آنها را ارائه نمی‌دادند (Macmillan, 2003:163).

در طول دوره وستفالیای و تا پایان جنگ جهانی اول، حاکمیت به معنای حق انحصاری اعمال خشونت مشروع در چارچوب محدوده سرزمینی توسط دولتها به صورت متقابل امری پذیرفته و شناخته شده بود، همانگونه که حق تعیین سرنوشت و حاکمیت، به اصول حاکم سر و سامان می‌دادند. از این روی باید گفت؛ در قالب مطالعات سنتی و کلاسیک، مرزها شکل دولتها را تعیین می‌نمودند. این در حالیست که مطالعات جدیدتر درباره مرزها، بیشتر بر مرزهای طبیعی و غیرطبیعی (انسانی) متمرکز بوده است (Minghi, 1963:423). در مطالعه‌ای از سوی الن^۳ چرچیل سمپل، وی با مقایسه مرزها و مناطق مرزی، بر آن است که مرزهای طبیعی جغرافیایی بهترین مرزها می‌باشند (Semple, 1911:407). در اثری دیگر که توسط هولدیچ^۴ به انجام رسیده است، بر ارزشمندی مرزها تاکید شده است. این دو محقق خوب یا بد بودن مرزها را براساس ارزش ذاتی آنها در تشدید یا جلوگیری از برخوردها و حتی جنگ میان دولتها مشخص کرده‌اند (Holdich, 1916:52).

همانگونه که از آثار مذکور مستفاد می‌گردد، مطالعات جدید نه تنها بر سودمندی مرزها تاکید می‌نمایند، بلکه مرزها و بویژه مرزهای طبیعی را بهترین نوع مرزها در نظر می‌گیرند. اما نکته قابل تامل در مطالعات جدید نیز که همچون مطالعات گذشته خودنمایی می‌کند، عدم توجه و ترسیم مدل یا نظریه‌ای در باب پدیده مرز می‌باشد. البته در بحث‌های بعدی بر کارکرد مرزها تاکید می‌گردد، تا جاییکه برخی از نویسندگان همچون بریگهام بر تعادل اقتصادی مرزها تاکید می‌کنند، یا عده‌ای دیگر بر آن هستند که کارکرد مرزها بر حسب زمان و مکان، متفاوت بوده و حداقل کارکرد مرزها را کاهش تنش میان دولتها عنوان می‌نمایند (Boggs, 1940:24). حتی اسپایکمن در همین راستا معتقد است، سرزمینی که مرزهایی را احاطه کرده است، در فهم روابط قدرت در طول مرزها بسیار مهم می‌باشد (هالستی، ۱۳۷۳:۱۵۲). پتی^۵ نیز بر این اعتقاد است که مرزها بایستی موجبات افزایش قدرت کشورها را فراهم آورند (Peattie, 1944:32). اما مجموعه این دیدگاهها نیز با در نظر گرفتن رشد و گسترش روند جهانی شدن، به تاثیرات این پدیده بر ماهیت و کارکرد مرزها پرداخته‌اند و همچون مطالعات سلف خویش به ترسیم مدل و نظریه‌ای در این باره کمک ننموده‌اند.

بخشی دیگر از ادبیات موجود در حوزه مرزها، به تحول نقش واسطه‌ای اجتماعات مرزنشین در مناطق حایل اشاره دارند. بر این اساس دولتهای اروپایی آن دسته از مناطق مرزی خود را که نبرد در آنها جریان داشته است، به

^۱ -Margaret Mac Millan

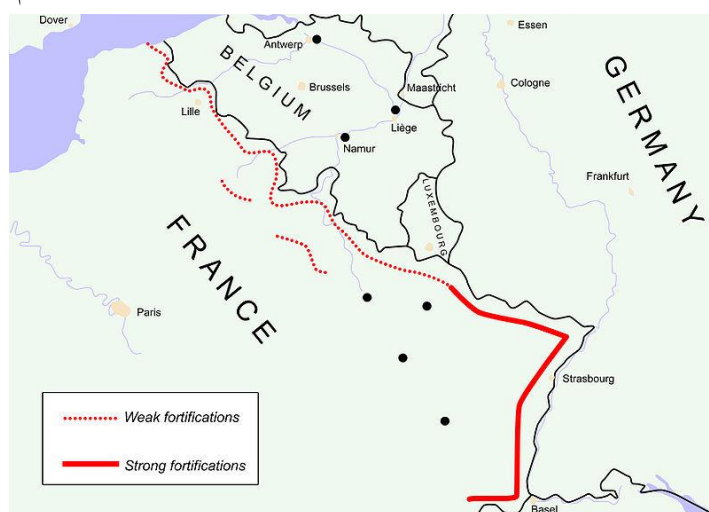
^۲ -Paris1919

^۳ -Ellen Churchill Semple

^۴ -Holdich

^۵ -Peattie

مناطق نظامی تبدیل می‌نمودند. همچنین تونل‌های نظامی زیرزمینی در طول مرزها و میان کشورها ساخته می‌شد، که معروفترین آنها "خط ماژینو"^۳ (نقشه شماره ۳) است که تا سال ۱۹۳۹ فرانسه و آلمان را از هم جدا می‌نمود.



نقشه شماره ۳- خط ماژینو میان آلمان و فرانسه

در دهه ۱۹۶۰ میلادی دیدگاه پذیرفته شده در باب مرز این بود که، تغییرات در کارکرد مرزها بایستی تنش مرزی را در نقاط مختلف به حداقل برساند. از این رو و به لحاظ تاریخی، مرزها جهت تعیین مایملک سرزمینی دولتهای حاکمه بوده و آثار دانشمندان اجتماعی در خدمت اهداف حاکمانی بوده است که به تعیین خطوط مرزی مایملک خود علاقه‌مند بوده‌اند. از این روی می‌توان چنین گفت که، مرزها در امور ملی و توسعه دولت - ملت‌ها به پدیده‌ای مهم و تاثیرگذار تبدیل گردیده‌اند. پاسی^۱ چنین مرزهایی را "سازه‌های نهادی" می‌نامد (Paasi, 1996: 17). در کانون چنین سازه‌هایی این حقیقت نهفته است که، مرزها محصول توافقات بین‌المللی بوده و هستند که در اثر تفاهم دوجانبه میان دولت‌ها ایجاد گردیده‌اند. در سالهای اخیر، پژوهشگران اقدام به مفهوم‌سازی پیچیدگی فعالیت‌های حکومت‌ها بر حسب شبکه‌های سیاسی، اجتماعات سیاسی و حکمرانی چند سطحی نموده‌اند. تمامی این مباحث، شامل مجموعه‌ای است برای فرمولیزه کردن فهمی از فعالیتهای دولت‌ها که در سردرگمی روابط بین‌الملل، سیاستهای عمومی را تحت نفوذ قرار می‌دهند. بحث مزبور بر دو جهت‌گیری روابط میان دولتی متمرکز است؛ اول، روابط افقی میان حکومت‌های مشابه و سازمان‌های حکومتی، که اصطلاحاً به آن مسائل حکمرانی گفته می‌شود و دوم، روابط عمودی است که به آن روابط میان دولتی اطلاق می‌گردد (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۵۱).

رهیافت حکمرانی چند سطحی که در بالا مورد بحث و اشاره قرار گرفت، به مطالعه تعامل حکومتی در اتحادیه اروپا می‌پردازد. این رهیافت اولین بار توسط شخصی به نام گری مارکز^۲ جهت تشریح تعاملات دولت‌های عضو اتحادیه اروپا، که نامش برگرفته از رهیافت حکمرانی چند سطحی بود، مطرح گردید (Marks, 1993: 136). مارکز در مقاله خود به توصیف سیاست‌های مالی و ساختاری اتحادیه اروپا که شامل؛ امور مالی، خط مشی اجتماعی توسعه و توسعه منطقه‌ای بوده و وابسته به سطح پایین حکومت جهت اجرای موفقیت‌آمیز این سیاست‌ها می‌باشد،

^۱ -Passi

^۲ -Gary Marks

می‌پردازد. وی همچنین معتقد است، فهم روشنی از شبکه‌های شدیداً پیچیده سطوح پایین حکومت‌ها و ترسیم ارتباطات و تعاملات مقامات انتخابی و انتصابی، جهت فهم فرایندهای اجرایی سیاست‌های کشورهای اروپایی امری لازم و بایسته است. البته مارکز معتقد است که حکمرانی چند سطحی صرفاً افقی و عمودی نبوده و خود به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته اول، حکمرانی اهداف عام و دسته دوم، حکمرانی با وظایف خاص. تحلیل وی از روابط دولتی سنتی اتحادیه اروپا بهترین مثال از حکمرانی عمودی به عنوان فرایندی است که طی آن سطوح چندگانه حکومت در تولید مشترک و اجرای سیاست‌ها، تعامل دارند. مثلاً زمانی که سیاست منطقه‌ای و اجتماعی، نظام حقوقی یا سیاست‌های امنیتی مرزی اروپا مورد مطالعه قرار می‌گیرد، حکمرانی با اهداف عام و کلی صرفاً با تعاملات کارگزاران صلاحیت عام همچون صلاحیت محلی، منطقه‌ای، بخشی، ایالتی/ استانی، مرکزی/ فدرال و بین‌المللی مرتبط می‌گردد. مثلاً نظام حقوقی چند منظوره روسیه تمثیلی از این قضیه می‌باشد. شبکه‌های افقی که بارزه حکمرانی با وظایف خاص هستند، با مراجعه به تعاملات بازیگران دولتی، خصوصی، محلی، ملی و بین‌المللی در چارچوب یک فرایند سیاست خاص قابل فهم می‌باشند. یک چنین فرایندهای حکمرانی ممکن است بازیگران مختلف را به ایجاد و اجرای سیاست خاص و یا انجام خدمات خاص رهنمون سازد؛ مثال بارز این توضیح، سیاست امنیتی در اروپا یا آمریکای شمالی می‌باشد (Jailly- Brunet, 2001: 85). مثلاً صلاحیت کارگزاری‌های تخصصی همچون؛ دولت، پلیس ایالتی، بخشی یا مثلاً شهرداری منطقه خاص یا مثلاً ایترپل (پلیس بین‌الملل) یا گارد ویژه ساحلی و همچنین شرکت‌های امنیتی دولتی و خصوصی که در شبکه‌ای سیاسی درگیر هستند ولی در عین حال در میزان سطوح صلاحیتی محدودیتی ندارند، بهترین بارزه‌های حکمرانی چند سطحی می‌باشند.

از مباحث پیش گفته چنین مستفاد می‌گردد که، هر دو رویکرد حکمرانی چند سطحی، به فهم و تبیین ماهیت مرز یا مناطق مرزی کمک می‌نمایند. بدین ترتیب که هر دو رویکرد، ابزارهایی را جهت بازتعریف تعاملات عمودی و افقی حکومت‌های گوناگون و سازمان‌های دولتی/ خصوصی در اجرای سیاست‌های مرزی پیش روی می‌نهند. شواهد تجربی به کارکردهای مختلف مرزی و سیاست‌های چندگانه‌ای اشاره دارند که خصیصه آن دسته از مرزها و یا سرزمین‌های مرزی است که کاتالیز یک سیاست مرزی می‌تواند یک حکومت مرکزی، یک استان یا ایالت، یک منطقه یا حتی یک شهرداری باشد.

بخش دیگر پژوهش‌های صورت گرفته در مورد مرز، بر فرهنگ اجتماعات محلی سرزمین‌های مرزی متمرکز می‌باشند. این تحقیقات توضیح می‌دهند که چگونه این اجتماعات تاثیر تقسیم سرزمین و اجتماعات را در حالیکه فرهنگ‌شان (شامل زبان، قومیت، وضعیت اجتماعی/ اقتصادی و تعلق مکانی) مرز بین‌المللی را علیرغم اشتراکات فرهنگی از هم جدا یا متصل می‌کند، تقویت می‌نماید.

ملت‌ها، در پژوهش‌هایی در باب اجتماعات سرزمین‌های مرزی که مرزهای بین‌المللی را در بر می‌گیرند، پدیده مهمی به شمار می‌روند. در حقیقت اگر نگاهی به اروپای قرن هفدهم به این سو بیافکنیم، می‌بینیم که ملت‌ها فرضیه ایدئولوژی گونه تفوق دولت را مستقیماً به چالش طلبیده‌اند. نویسنده‌ای به نام کیتینگ^۱ معتقد است که ملت‌های

^۱ -Keating

بدون دولتی وجود دارند که توسط عامل فرهنگ، همچون نژاد، مذهب، زبان و وضعیت اجتماعی/ اقتصادی، حدود و ثغورشان مشخص می‌گردد (Keating & McGarry, 2001:142). علاوه بر این، این انگاره که اجتماعات چند ملیتی در داخل مرزهای یک دولت به صورت صلح آمیز زندگی می‌کنند، پدیده جدیدی در سیر مطالعات مرزی به حساب می‌آید. در تحقیقی که در مورد هویت‌ها و وفاداری‌های چندگانه صورت گرفته بود، محققین دریافتند از طریق یک کاسه شدن قدرت، می‌توان به این پرسش پاسخ داد.

عده‌ای از جغرافیدانان سیاسی همچون نیومن و پاسی، معتقدند که مرزها ممکن است «نهاد» هم باشند، اما در این حالت کارکردهای گوناگون آنها با چالش مواجه می‌باشد (Newman & Paasi, 1998:205). سایر دانشمندان علوم اجتماعی، انسان‌شناسان، اقتصاددانان و اندیشمندان نحله کارکردگرایی، نقش اساسی اجتماعات، جوامع و مناطق مرزی را به عنوان اجتماعی سازمان‌یافته پذیرفته و بر اهمیت فرهنگ بومی/ محلی آنها تاکید می‌نمایند. در حقیقت با وجود اینکه مرزهای بین‌المللی ملت‌های فاقد دولت را از هم جدا می‌نمایند، اما اجتماعات مستقر در سرزمین‌های مرزی بواسطه فرهنگ (قومیت، زبان و یا مذهب) یا به واسطه ماهیت نهادهای سیاسی محلی، متحد باقی می‌مانند. به عنوان مثال با وجود اینکه سه مرز بین‌المللی ایران - عراق، عراق - ترکیه و ترکیه - ایران، کردها را از هم جدا می‌نماید، یا دو مرز میان فرانسه - بلژیک که موجب جدایی مردمان فلاندرز گردیده است، اما با تمام این تفاسیر عقیده بر این است که خصوصیات و ویژگی‌های مشترک موجود در میان ساکنین اجتماعات این نواحی مرزی، باعث پیوند این سرزمین‌ها می‌گردد. در واقع ماهیت فرهنگ و ساختار سیاسی محلی این اجتماعات، بر ماهیت مرزها تاثیرگذار بوده و از این رو عملکرد مرزها بستگی به فعال بودن این اجتماعات دارد.

گفته فوق، در بررسی جنبش‌های ملی‌گرایانه (همچون کاتالان یا ولزی‌ها)، گروه‌های اقلیت (همچون بلژیکی‌های آلمان) و ملت‌های فاقد دولت (همچون باسکی‌ها، اسکاتلندی‌ها و کبکی‌ها در کانادا) جالب توجه می‌باشد. مایکل کیتینگ و جان مک‌گری که راجع به موارد ایرلند، اسکاتلند، کاتالان و کبک پژوهش نموده‌اند، اظهار می‌دارند که وجود نهادها، ادعاهای این گروه‌های قومی را مبنی بر انطباق آن‌ها با محیط سیاسی و اجتماعی‌شان، تحقق و تجسم می‌بخشد (Keating & McGarry, 2001:45). کیتینگ معتقد است که این گروه‌ها (نهادها) تائید شده و تائید کننده می‌باشند. از این رو، همه جنبش‌های یاد شده در مهندسی نهادی دولت‌های ملی خود، یا همگرا می‌گردند یا اصلا در این روند مستحیل نمی‌شوند. بنابراین، ممکن است مطالبات آنها محدود به سرزمین خاصی شده و یا گستره بیشتری را در بر گیرد.

آنچه در مورد یافته‌های کیتینگ می‌توان گفت آن است که، مسلماً تعلق سرزمینی نقش بسیار حیاتی و مهمی را ایفا می‌نماید، اما نکته قابل تامل عدم هم‌پیوندی میان عامل سرزمین و هویت است. این امر سبب می‌گردد تا این ملت‌ها در قالب دولت‌های ملی همچون؛ فرانسه، انگلستان و کانادا که شدیداً ملی‌گرا و متمرکز می‌باشند، جای گیرند. در این دولت‌ها، ناسیونالیسم به مثابه ایدئولوژی دولتی و همچنین به مثابه واقعیات اجتماعی، از هویت سیال جوامعی که حاکمیت بر آنها اعمال می‌شود، به چالش کشیده شده است. از اینروست که امروزه فرانسه شامل؛ باسک‌ها، کاتالان‌ها، برتون‌ها، نورمن‌ها، آلساتین‌ها، والون‌ها و فلاندرزها و انگلستان نیز شامل؛ انگلندها، ولزی‌ها، اسکاتلندی‌ها و ایرلندی‌ها می‌شود. بعضی از این ملتها مانند اسکاتلندی‌ها و یا انگلندها به وحدت سرزمینی دست

یافته‌اند، این در حالیست که بعضی ملتهای دیگر نظیر؛ باسک‌ها، فلاندرزها، کاتالان‌ها و ایرلندی‌ها به نوعی از سرزمین اصلی خود به واسطه وجود قلمرو بین‌المللی جدا افتاده‌اند. اما نکته مهم در باب مسئله «مرز» این است که امروزه نقش انحصاری، جداکننده، نمادین یا وحدت بخشی مرز به عنوان یکی از اصول بنیادین دولت‌های دارای حاکمیت تحت فشار قرار گرفته است. آنچه مشخص و مطرح می‌باشد، ذکر این نکته است که ارزش بارزهای علمی مرزها، قلمروها و سرزمین‌های مرزی از سوی بازیگران غیردولتی همچون؛ اجتماعات چند ملیتی و ملت‌های بدون مرز، به واسطه زیر سوال رفتن وحدت مرزهای دولتی و از طریق هویت‌های اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و قومی، مورد چالش قرار گرفته است.

نکته قابل تامل دیگر، حوزه نفوذ فرهنگی اجتماعات و سرزمین‌های مرزی است. منظور از این مطلب در نظر گرفتن نفوذ سیاسی این اجتماعات و همچنین ظرفیت سازمانی یک اجتماع مرزنشین می‌باشد. این نکته دو تقسیم‌بندی گسترده از موارد پژوهشی اجتماعات مرزنشین را که باعث همکاری و یا تنش می‌شود، پیش روی می‌گذارد. مواردی از اجتماعات مرزنشین وجود دارد که باعث ایجاد نهادهایی جهت تعیین حدود مرزهای بین‌المللی شده و در عین حال این اجتماعات مشترک که در دو سوی یک مرز هستند، زمینه‌ساز پیوندهایی میان دو کشور گردیده‌اند. این در حالیست که می‌توان به مثال‌های بی‌شماری از برخورد یا تنش‌های مرزی اشاره نمود، به عنوان مثال می‌توان از وجود شهرهای دومیتهی به عنوان مصداقی از این تنش‌ها یاد کرد. این گفته حاکی از وجود تنش‌های محلی در دولت‌هایی با نظام سانترال یا متمرکز و با دیدگاه‌های مختلف محلی در دوسوی مرزها می‌باشد، که علیرغم نفوذ حکومت‌های سطح بالا و به دلایلی نظیر؛ تنش‌های محلی چند فرهنگی، تفاوت‌های گسترده دو ملیتی و همچنین علیرغم زیر ساختارهای مشترک و تنش‌های محلی یا عدم روابط اجتماعی - سیاسی و پیوندهای قوی اقتصادی، همراه می‌باشد.

البته مطالعات دیگری نیز هستند که حاکی از موارد مخالف گفته فوق می‌باشند. برای نمونه در تحقیقی که سوزان کلارکز^۱ بر مرزهای میان آمریکا و کانادا انجام داده است، به وجود یک رژیم نمادین^۲ در طول کریدور ونکوور (کانادا) و سیاتل (آمریکا) پی برده (نقشه شماره ۴) که این امر باعث روابط محلی منظم میان دو کشور گردیده است (Clarkes, 2000: 365). وی معتقد است که وجود شبکه‌های سیاسی و اجتماعی با علائق ویژه، می‌تواند در پیشبرد سیاست‌های حمل و نقل، زیست محیطی منظم، موازی، مشابه و دوستانه با یکدیگر موثر باشد. سایر پژوهش‌های مشابه در حوزه جغرافیا، مدیریت و علوم سیاسی نیز موید این دیدگاه می‌باشند. به عنوان مثال سه تن از اندیشمندان، معتقدند که جهانی شدن باعث شکل‌گیری هویت مشترکی شده که حکومت‌ها را در پاسخ به نیازهای محلی تحت فشار قرار می‌دهند. نویسنده دیگری به نام آلپر^۳ معتقد است که شبکه‌های سیاسی در دو سوی مرز آمریکا و کانادا، در راستای رژیم تنظیم زیست محیطی در مرز مشترک دو کشور از اهمیت شایانی برخوردارند^۴

^۱ - Susan Clarkes

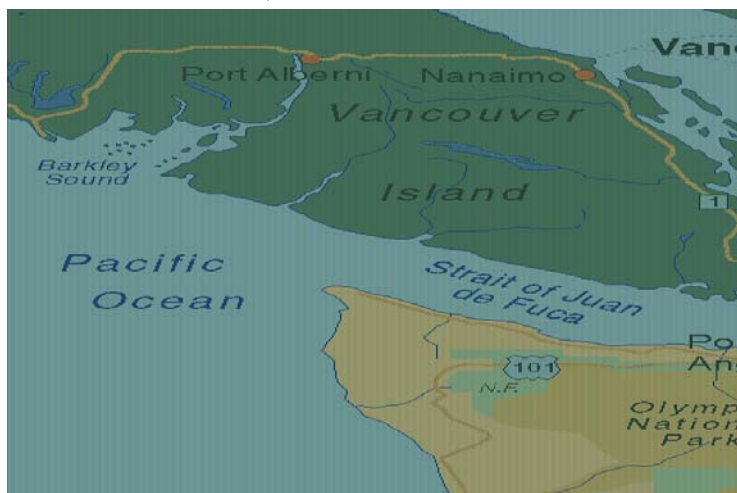
^۲ - Symbolic Regim

^۳ - Alper

^۴ - در ادبیات سازه‌انگاری دو دسته قواعد یا رژیم وجود دارد، رژیم‌های تکوینی و تنظیمی. در حالیکه اولی به خلق رفتارهای جدید منجر می‌گردد،

دومی به تنظیم و یا تنبیه و پاداش رفتارها می‌انجامد (برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۲۴).

(Alper,2004:83). آلپر در این اثر خود بر آن است که اجتماعات سیاسی، زیست محیطی و شبکه‌های فرامرزی از دانشمندان، مقامات دولتی (انتصابی) و انتخابی و فعالان مدنی، معتقدند که علیرغم فقدان نهادهایی که مرز آمریکا و کانادا را در منطقه ونکوور - سیاتل مشخص نماید، شواهدی دال بر دیدگاه‌های محیطی اجتماعی - علمی مشترکی وجود دارد که بر محتوای مقررات، قواعد و سیاست‌های دولتی در زمینه محیط زیست اثرگذار می‌باشد. در مطالعه و پژوهشی مشابه، بر روند و جیلی نشان می‌دهند که چگونه مقامات انتخابی محلی در مرز هلند و آلمان، در منطقه مرزی انشد - گرونا^۱ (نقشه شماره ۵) توانسته‌اند اولین پارلمان انتخابی غیرمستقیم را در شهرها، مناطق و بخش‌های خاص از مرز آلمان و هلند ایجاد نمایند (Jailly-Brunet,2001:17). البته این نوع همکاری و مشارکت در اواخر دهه ۱۹۴۰ و در زمانی که مقامات دو طرف به این نتیجه رسیدند که، همکاری در دو سوی مرزهای دو کشور به نفع همه خواهد بود، شکل گرفت. به عنوان مثال علیرغم افت و نزول اقتصادی در دهه ۱۹۷۰، مجدداً و در سال ۱۹۷۲ در حدود صد نفر از شهروندان و مقامات محلی مرز مشترک آلمان و هلند دست به تاسیس سازمانی به نام اوروجیو (Euregio) جهت اجرای سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی زدند. در سال ۱۹۷۹ نیز شاهزاده کراس^۲ از هلند پیشنهاد تاسیس پارلمانی متشکل از همه اجتماعات مناطق مرزی را ارائه نمود. در همین راستا شورای اوراجیو، گروه‌های حکام محلی و اجلاس اوروجیو و گروه‌هایی از شهرهای بزرگ، این پارلمان، که در واقع پارلمانی مرزی به شمار می‌رفت را تشکیل دادند. امروزه حکام محلی و منطقه‌ای اوروجیو به صورت غیرمستقیم هشتاد عضو این نهاد مرزی بین‌المللی را انتخاب می‌نمایند. در طول دهه ۱۹۸۰ تنش‌ها و اختلافات مرکز - پیرامون در دوسوی این مرز منجر به گسترش برنامه فرهنگی - اجتماعی سنتی به در بر گرفتن سیاست‌های اجتماعی - اقتصادی شد. اوروجیو ارتباطاتی را نیز با مقامات کمیسیون اروپا آغاز نموده است. آلمان و هلند وجود رسمی اوروجیو را در سال ۱۹۸۹ به رسمیت شناختند. امروزه پارلمان اوروجیو و هیاتی مرکب از سی مدیر اجرایی، سیاست‌های مختلف در حدود منطقه مرزی آلمان و هلند را اداره می‌نمایند. علیرغم تفاوت‌های زبانی، اما بواسطه اعتقاد به همکاری، اجتماعات مرزی مشابه آلمان و هلند باعث تشکیل نهادهایی شده‌اند که مرزها را به هم نزدیک می‌نمایند.



نقشه شماره ۴- مرز آمریکا و کانادا در منطقه سیاتل - ونکوور

^۱ - Enschede - Gronau

^۲ - Prince Kruss



نقشه شماره ۵- منطقه مرزی انشد-گرونا میان هلند و آلمان

مطالعه درباره مرزها و مناطق مرزی حاکی از نفوذ سیاسی محلی به عنوان بعد مهمی از پژوهش‌های جاری درباره پدیده «مرز» می‌باشد. این فاکتور امکان ایجاد تمایز میان مرزهای دقیق و ترسیم شده که یا باعث وحدت و یا تفکیک انسانهایی با هویت‌ها و مشروعیت‌های چندگانه می‌شود، و مرزهایی که میان اجتماعات ملی شکاف ایجاد می‌نماید را میسر می‌سازد. نفوذ سیاسی و فرهنگ محلی چشم‌اندازهای مهمی در فرایند تحلیل مرزها به شمار می‌آیند. مثلاً سیاست‌هایی که محدوده فرهنگی یا ارضی را ترسیم می‌کنند، سیاست‌های امنیت مرزی یا سیاست‌هایی که میان خط‌مشی‌های مطلوب و نامطلوب، همچون قاچاق یا مهاجرت تمایز قائل می‌شود، همه این موارد چالش‌هایی را پیش روی می‌نهند که با سطح همگرایی فرهنگی محلی و قدرت سیاسی تناسب دارد. ادبیات جاری درباره سیاست‌گذاری راجع به مرزها بر این است که این سیاست‌ها اغلب ناموفق و ناکارآمد می‌باشند.

همانگونه که اشاره شد، فرهنگ محلی و نفوذ سیاسی محلی اجتماعات سرزمین‌های مرزی، چشم‌اندازی بنیادین درباره نظریه‌پردازی راجع به پدیده مرز فراهم می‌نمایند. البته هر چند این دو فاکتور به ارزش عمده فعالیت‌های سیاسی محلی و فرهنگ در فهم مرز و قلمرو دولتی اشاره دارند، اما در مطالعات صورت گرفته، نقش نیروهای بازار به ویژه در عصر جهانی شدن مورد غفلت قرار گرفته است. امروزه وضعیت خاص جریان‌ات کالا، انسان‌ها، پول و ارز به درستی فهمیده می‌شود، اما از نگاه این مقاله، مجموعه این عوامل تأثیراتی بر مرزها و همچنین سرزمین‌های مرزی دارند که تا به امروز و در زمینه مطالعات صورت گرفته در باب پدیده مرز نادیده انگاشته شده‌اند. از این رو بعضی از اقتصاددانان مرزها را عاملی هزینه‌بر دانسته و همچنین عده‌ای دیگر آنها را عاملی در افزایش تجارت جهانی می‌دانند. برای مثال اگوست لخ^۱ طبق اقتصاد نوکلاسیک چنین استدلال می‌نماید که، مرزها «هزینه» هستند، چرا که بر سر راه تجارت آزاد و یا جریان آزاد تجارت کالا، خدمات، کارگر و یا مهارت‌ها مانع ایجاد می‌کنند. وی همچنین به

^۱ -August Loesch

علت هزینه‌های حمل و نقل عبور از مرز، وجود مرزها را با وجود فواصل و مسافت‌های طولانی یکسان می‌پندارد (Loesch, 1954:153). اقتصاددان دیگری به نام جان هلیول نیز معتقد است که علیرغم همگرایی‌های صورت گرفته در حوزه اقتصاد، مرزها هنوز به عنوان معضلی بزرگ به شمار می‌آیند، چرا که نه تنها قلمرو حکومت‌ها را معین نمی‌نمایند بلکه باعث محدودیت در شبکه‌های اجتماعی و تعاملات انسانی نیز می‌شوند (Helliwell, 1998:52).

تفکری که قائل به جهان بدون مرز و یا جهانی‌شدن است، به افزایش مبادلات کالایی، نیروی کار، همگرایی اقتصادی و همچنین پایان دولت - ملت اعتقاد دارد. کنیچی اوهمای در توضیح مناطق اقتصادی ناشی از مناطق مرزی دارای فرهنگ‌های همگن، معتقد است که در اثر جریان‌های واقعی فعالیت‌های اقتصادی، دولت - ملت‌ها نقش خود را به عنوان واحدهایی مشارکت‌جو در اقتصاد جهانی از دست داده‌اند (سلیمی، ۱۳۸۴:۶۵). مانوئل کاستلز نیز معتقد است که در عصر جهانی شدن «فضای جریان‌ها، جانشین فضای مکان‌ها» شده است (کاستلز، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۵۷). البته کاستلز بعدها اشاره نمود که شبکه‌های جهانی ثروت، قدرت و اطلاعات، دولت‌ها را کنار نهاده و این امر سبب گردیده تا دولت‌ها بخش اعظمی از حاکمیت خود را از دست بدهند. این گونه استدلال‌ها بر آنند که؛ جریان‌های کالا، سرمایه و انسان‌ها، نه تنها نفوذ حکومت‌های مرکزی را محدود نموده‌اند، بلکه فرهنگ‌های بومی و همچنین هویت‌های سیاسی آنها را نیز تغییر داده‌اند. در این بین نکته جالب توجه پرداختن به این موضوع نیست که چه کسی درست و یا چه کسی غلط می‌گوید، بلکه ظرافت موضوع در این امر نهفته است که، تمامی اندیشمندان به نفوذ پدیده بازار بر مرزها و قلمروهای مرزی اذعان داشته و معتقدند که این موضوع بر اهمیت کارکردهای بازار و قلمروهای مرزی در شکل بخشیدن به تقسیم کار میان بازار و سیاست تاثیرگذار خواهد بود. بر اساس این دیدگاه، مرزها این امکان را برای بازیگران حوزه بازار فراهم می‌آورند تا دولت‌ها، شهرها، مناطق و جوامع را علیه یکدیگر بسیج نمایند و یا حتی به بازارها در تحمیل نابرابری‌های اقتصادی کالایی و انسانی، در فضا و زمان‌های مختلف کمک نمایند. از این رو، جابه‌جایی و انتقال انسان‌ها و کالاها به مکان‌هایی که باعث افزایش ارزش‌ها می‌شود، می‌تواند منجر به ایجاد بازارهای چند بعدی در سراسر مرکز کشورها گردد. بنابراین می‌توان گفت که مثلاً مرزی که صحرای گبی در مغولستان یا قطب شمال را تقسیم و تفکیک می‌کند، از نظر اقتصادی به اندازه مرزی که آمریکا را از کانادا و یا کشورهای اروپایی را از یکدیگر جدا می‌نماید، ارزش و اهمیت ندارد. در مورد مرز بین دیترویت «آمریکا» و ویندسور «کانادا» گفته می‌شود که این مرز به لحاظ فعالیت اقتصادی بزرگترین دروازه مرزی جهان است (نقشه شماره ۶)، چرا که سالانه حدود سی میلیون مسافر که عمدتاً کارگر هم هستند، به واسطه مجتمع‌های صنعتی خودروسازی آمریکا و کانادا که در این منطقه مستقر هستند، از این دروازه تردد می‌نمایند. اما باز می‌توان گفت که علیرغم تمامی تلاش‌های مشترک مرزی در سطوح ملی، استانی و محلی و همچنین تدابیر سیاست‌هایی که مناطق مرزی را به هم نزدیک‌تر می‌نماید، مرزها هنوز بازارها و اجتماعات را از یکدیگر جدا می‌نمایند (Aldecoa, 1999:67).



نقشه شماره ۶- مرز دیترویت - ویندسور میان آمریکا و کانادا

از طرف دیگر در دوره کنونی که امنیت به پدیده فراگیری تبدیل شده است، به نظر می‌رسد که نظریه جهان بدون مرز که توسط اوهمای مطرح گردیده و مبتنی بر حمایت از جهانی شدن و همگرایی اقتصادی است، زیر سوال رفته است. از این روی، مطالعه پدیده‌هایی چون مرزها، قلمروها و مناطق مرزی به توضیحات بیشتر از آنچه که امروزه بر اقتصاد نیروهای بازار، فعالیت حکومت‌ها و نقش فرهنگ و اجتماعات محلی در تبیین شفاف مرزها متمرکز است، احتیاج دارد. باید گفت تمامی مطالعاتی که تاکنون در تبیین پدیده مرز صورت گرفته به نوعی به اندیشمندان این حوزه کمک می‌نمایند، اما آنچه از منظر این مطالعات دور مانده است، همپیوندی یا رابطه درونی یا مجموعه‌ای از دلایلی است که بتواند راهگشای مدل یا نظریه‌ای درباره مرزها باشد. به عنوان مثال، همانگونه که از مطالب برگرفته مستفاد می‌گردد، جغرافیدانان و مورخان به نقش بازیگران محلی و اجتماعات پرداخته‌اند. اندیشمندان علوم سیاسی سازوکارهای نهادساز را مهم بر می‌شمارند و اقتصاددانان نیز ضمن مخالفت با سایر رشته‌های علوم اجتماعی، به نقش محدود کننده مرزها در جریان کالاها و انسانها می‌پردازند.

آنچه هدف نویسندگان مقاله پیش‌رو را شکل می‌دهد، پرداختن به این نکته است که توضیحات و تبیین‌های یک‌جانبه‌گرایانه اندیشمندان حوزه‌های مختلف علمی درباره پدیده مرز، به تنهایی رضایت بخش نبوده است، چرا که بیشتر اندیشمندان، موافق این عقیده هستند که انواع مختلفی از مرز وجود دارد، لذا از آنجا که هر شاخه از علوم اجتماعی دارای معرفت‌شناسی خاص خود از پدیده مرز می‌باشد، بعضی از محققین بر این باورند که با یک کاسه نمودن مباحث مختلف، می‌توان به مفاهیم و متغیرهای اساسی دست یافت که مجموعه این متغیرها می‌توانند دستمایه‌ای برای ارائه مدل یا نظریه‌ای درباره مرز را فراهم آورند، وجود سوالاتی نظیر:

۱- چرا برخی سرزمین‌های مرزی از نظر اقتصادی همگرا بوده ولی به لحاظ سیاسی به این سطوح نمی‌رسند؟ (در حالیکه مرزهای دیگری دارای نهادهای متصل کننده و پیوند دهنده یک قلمرو بین‌المللی بدون فشار پیوندهای اقتصادی هستند).

۲- نفوذ سیاسی و فرهنگ محلی چه نقشی در تعریف و شکل‌دهی به مناطق و قلمروهای مرزی ایفا می‌نمایند؟ سوالات فوق بیانگر این نکته‌اند که گرچه تا به امروز مدل یا نظریه‌ای در باب مرز وجود نداشته و ندارد، اما وجود پرسش‌هایی نظیر سوالات فوق، حاکی از مشغولیت‌های ذهنی علاقه‌مندان به ارائه مدل یا نظریه‌ای در این حوزه می‌باشد. لذا نوشتار حاضر بر آن است که، جهت تبیین و پرداختن به سوالات فوق، به نظر می‌رسد نظریه سازه‌انگاری و مفهوم ساختار - کارگزار موجود در این نظریه، به عنوان یکی از جریان‌های مهم و تاثیرگذار رشته روابط بین‌الملل بویژه از دهه ۱۹۸۰ میلادی به این سو، بتواند در نگاهی تئوریک و تحلیلی به پدیده مرز یاری دهنده باشد.

۴-۳- نقش ساختار - کارگزار در تبیین پدیده مرز

همانگونه که اشاره گردید، متغیرهایی همچون بازار و جریان‌های تجاری، فعالیت‌های سیاسی سطوح مختلف حکومت‌ها راجع به مرزهای هم‌جوار، نفوذ ویژه سیاسی اجتماعات سرزمین‌های مرزی و فرهنگ خاص این اجتماعات، زمینه‌هایی را برای شکل بخشیدن به تحلیل پدیده «مرز» فرا روی اندیشمندان می‌گشایند.

متغیرهای چهارگانه فوق به نوعی با یکدیگر در ارتباط بوده و ضمن برخورداری از قدرت تبیینی نسبتاً متفاوت از یکدیگر، این امکان را فراهم می‌آورند تا بتوان «مرز» را از ابعاد تجربی و تحلیلی در دو سطح مورد بررسی قرار داد. برخی از پژوهشگران به واسطه طرح ابعاد تحلیلی که صرفاً در یک سطح خاص ثمربخش می‌باشند، با مشکل تجربی ساختار - کارگزار مواجه گردیده‌اند. اما در عین حال، این امر با مفروض انگاشتن اینکه هر بعد تحلیلی می‌تواند هم در سطح ساختار و هم در سطح کارگزار مطرح باشد، فضایی را برای تعامل ساختار - کارگزار ارائه می‌نماید. هر بعد تحلیلی به فهم اینکه چگونه قدرت نسبی نیروهای ساختاری و کارگزاری در طول زمان و مکان و برحسب شرایط خاص فرهنگی، جغرافیایی و سیاسی با یکدیگر متفاوت است، کمک می‌نماید. به عبارت دیگر، هیچ یک از ابعاد چهارگانه برگفته، به تنهایی ساختارمحور یا کارگزارمحور نیستند. در عوض، هر یک از این ابعاد به لحاظ تاریخی حاکی از عبارتی متغیر از قدرت کارگزار و هر نگاه تحلیلی ساختاری نیز می‌باشند؛ در واقع در اینجا منظور از ساختار، فرایندهای اجتماعی است که اقدامات انسان‌ها را شکل می‌دهد.

تحلیلی کلان از مرزها و قلمروهای مرزی حاکی از فرایندهای اجتماعی چندگانه‌ای هستند که مرزها را بر ساخته و قلمروهای مرزی را نیز شکل بخشیده‌اند. پژوهش‌های تجربی به این نتیجه رسیده‌اند که بارزهای اولیه یک مورد پژوهی خاص، به واسطه یک ساختار خاص تعریف می‌گردند. مثلاً همانگونه که در مثال‌های قبل نیز ذکر گردید، به واسطه تجارت آزاد، نیروهای بازار و جریان‌های تجاری برای مناطق مرزی آمریکا و کانادا عاملی ساختاری می‌باشند. این در حالیست که در تمامی مطالعات صورت گرفته، هیچ کدام از جریان‌های تجاری و بازار، فعالیت‌های سیاسی سطوح چندگانه حکومت‌ها راجع به مرزهای هم‌جوار و نه نفوذ سیاسی یا فرهنگی خاص جوامع مرزنشین، به عنوان عواملی ساختاری مفروض انگاشته نشده‌اند. در عین حال، هر دیدگاه تحلیلی نیز بر حسب کارگزار، صرفاً متغیر می‌باشد. منظور از کارگزار آن دسته از فعالیت‌های افراد و انسان‌ها و همچنین چگونگی نیات، انگیزه‌ها، اعتقادات و ارزش‌های آن‌ها را شامل می‌شود، که به نوعی به زندگی اجتماعی شکل می‌بخشند. بنابراین، تحلیلی خرد از مرزها و

مناطق مرزی بر فعالیت‌های مختلف افراد در طول مرزها تاکید دارد. پژوهش‌های تجربی حاکی از آن هستند که علیرغم بارزهای ساختارمند، این کارگزاران اجتماعی هستند که سرشت یک پژوهش موردی را پررنگ می‌سازند. امروزه رهیافت‌های کارگزارمحور و همچنین ساختارمحور در کانون مباحث علوم و نظریه‌های اجتماعی قرار دارند. از آنجا که ساختار و کارگزار در شکل بخشیدن به کنش اجتماعی و تاریخ با یکدیگر در تعامل قرار دارند، این دو مفهوم در تحلیل مرزها و مناطق مرزی از جایگاه بنیادینی برخوردار می‌باشند. یکی از پرسش‌های مهم در این رابطه، این است که آیا فعالیت‌ها و انگاره‌های انسان‌ها، قوانین و فرایندهای اجتماعی بهتر از عهده توضیح زندگی اجتماعی و تاریخ بر می‌آیند یا نه؟

نظریه‌پردازان اجتماعی معاصر اعتقادی به تحلیل‌های تک بعدی ندارند، آنها معتقدند که نه رهیافت‌های کارگزارمحور و نه رهیافت‌های ساختارمحور، هیچ کدام به تنهایی نمی‌توانند زندگی اجتماعی را تبیین نمایند. در عوض، هر دوی این رهیافت‌ها تعامل و پویایی میان ساختار و کارگزاران را توضیح می‌دهند. در این چارچوب، انسان‌ها در ساخت نهادها و فرهنگ‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مشارکت جسته و البته توسط همین موضوعات نیز محدود می‌گردند. با استفاده از این نظریه و همچنین در رابطه با موضوع نوشتار حاضر، باید گفت که هم ساختار و هم کارگزاران به نحوی از انحا و متقابلاً در شکل بخشیدن به نواحی مرزی در ارتباط با یکدیگر بوده و بر هم تاثیر می‌گذارند.

لازم به ذکر است که، رهیافت ساختار - کارگزار مورد نظر در این نوشتار به میزان زیادی متأثر از آثار آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس شهیر انگلیسی می‌باشد. وی کوشیده است تا فراتر از دیدگاه‌ها و نگرش‌های سنتی مارکس و پارسونز رفته و رویکردی بدیع را ارائه نماید. گیدنز معتقد است که این تعاملات متعدد ساختار - کارگزار است که کنش اجتماعی را موجب می‌گردد (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۶۳). از نظر وی، یک «دوگانگی ساختاری» وجود دارد، بدین معنا که ساختارهای اجتماعی واسطه اعمالی هستند که کنش را محقق ساخته و خود نیز توسط کنش اجتماعی بازتولید می‌گردند. بنابراین، از دیدگاه گیدنز این دوگانگی ساختاری، دیدگاهی را که معتقد است ساختارها، بدون اینکه تحت نفوذ کنش انسان‌ها باشند، محدود کننده هستند، زیر سوال برده است.

۵- نتیجه‌گیری

نوشتار حاضر تلاش نمود تا با بهره‌گیری از نظریه سازه‌انگاری و مفهوم ساختار - کارگزار موجود در این نظریه، اقدام به ارائه مدل یا رویکردی جدید درباره پدیده مرز نماید. چرا که؛ به عقیده نویسندگان نوشتار پیش‌رو، اغلب دیدگاه‌های داخلی و خارجی که تا به امروز در خصوص مرزها بیان شده است، بیشتر خصیصتی موردی و تجربی داشته‌اند که عمدتاً از سوی محققین حوزه‌های جغرافیا، جغرافیای سیاسی، مورخین، استراتژیست‌ها، علاقه‌مندان به حوزه‌های دفاعی - امنیتی و در موارد محدودی توسط اندیشمندان علم سیاست صورت گرفته است، این مطالعات به واسطه خصایص خود، کمتر به مدل یا نظریه‌ای در باب پدیده مرز منتج گردیده‌اند.

اما با استفاده از نظریه‌های علوم اجتماعی و یا بازتاب آن‌ها در نظریه‌های اجتماعی سیاست بین‌الملل می‌توان به رفع این نقیصه اقدام نمود. یکی از این نظریات، نظریه سازه‌انگاری و مفهوم ساختار - کارگزار مستتر در آن می‌باشد.

در این رابطه، نوشتار حاضر با بهره‌گیری از هر چهار مفهوم فرهنگ مرزی بومی، فعالیت‌های سیاسی سطوح مختلف حکومت، نفوذ سیاسی بومی مرزی و نیروهای بازار و جریان‌ات تجاری، بر آن است که:

نخست، تمامی چهار دیدگاه فوق بر یکدیگر دارای تاثیر و تاثر متقابل می‌باشند، دوم، تاثیر این چهار عامل در زمان و مکان‌های مختلف، متفاوت بوده است و سوم آنکه، با در نظر گرفتن تاثیرات متقابل عوامل چهارگانه فوق، سطوح تحلیل ساختار - کارگزار در فهم پدیده مرز موثر و کارآمد خواهد بود.

بنابراین، اگر در زمان و مکان معینی، یکی از عوامل چهارگانه فوق مثل نیروهای بازار بر شکل‌گیری و چگونگی یک مرز تاثیر موثر داشته باشد، این بدان معنا نیست که سه عامل دیگر در این رابطه، نقشی نداشته باشند. بر اساس فرضیه این نوشتار عامل فرهنگ بومی مرزی شامل حس تعلق، زبان، مذهب و نژاد مشترک و زمینه اجتماعی و اقتصادی باعث ادغام مرزها و قلمروهای مرزی می‌گردد. نفوذ سیاسی بومی مرزی نیز که شامل سازمان‌ها و افراد سیاسی - مدنی فعال محلی به توسعه روابط محلی، شبکه سیاسی بومی، اجتماعات سیاسی محلی، رژیم‌های نمادین و نهادهای فرامرزی محلی انجامیده و این به نوبه خود باعث پیوند مرزها می‌گردد. نیروهای بازار و جریان‌ات تجاری شامل جریان کالا، نیروی کار و سرمایه‌گذاری، مرزها را به یکدیگر متصل می‌نماید. فعالیت‌های سیاسی سطوح چندگانه حکومت از طریق حکمرانی چند سطحی، مرزها را به حکومت‌های منطقه‌ای، مرکزی، ایالتی / استانی و محلی و همچنین به سازمان‌های خصوصی و دولتی با وظایف ویژه متصل می‌نماید. برآیند تاثیر این چهار عامل که فرضیه نگارندگان را نیز شکل می‌دهد، این است که چنانچه این چهار دیدگاه نظری - تحلیلی یکدیگر را تقویت یا تکمیل نمایند، پیامد آن مناطق مرزی همگرا به لحاظ فرهنگی خواهد بود.

منابع

- حافظ‌نیا، محمدرضا و همکاران (۱۳۸۹). «تاثیر جهانی شدن بر ماهیت مرزها». فصلنامه مدرس علوم انسانی. برنامه‌ریزی و آمایش فضا. دوره چهاردهم. شماره ۳.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۱). جغرافیای سیاسی ایران، تهران: سمت.
- زرقانی، هادی (۱۳۸۶). مقدمه‌ای بر شناخت مرزهای بین‌المللی با تاکید بر کارکرد امنیتی - انتظامی مرزها. تهران: اداره چاپ و نشر دانشگاه علوم انتظامی ناجا.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴). نظریه‌های مختلف درباره جهانی شدن. تهران: سمت.
- سیف زاده، حسین (۱۳۸۴). اصول روابط بین الملل «الف و ب». تهران: نشر میزان.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۸۷). روش تحقیق در علوم سیاسی. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۳). حقوق بین‌الملل عمومی. تهران: گنج دانش.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۹). سیاست‌های مقایسه‌ای. تهران: سمت.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۳). عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ ج ۲. ترجمه: احد علیقلیان و افشین خاکباز و حسن چاوشیان. تهران: نشر طرح نو.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴). سیاست، جامعه شناسی و نظریه اجتماعی. ترجمه: منوچهر صبوری‌کاشانی. تهران: نشر نی.
- مجته‌زاده، پیروز (۱۳۸۱). جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی. تهران: سمت.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: سمت.

- Alper, Donald(2004). "Emerging Collaborative Frameworks for Environmental Conveyance in thGeorgia Basin- puget Sound Ecosystem". **Journal of Borderland Studies**. 19/1.
- Aldecoa, Francisco and Michael .Eds. (1999). **Para diplomacy in Action: The Foreign Relations of Subnational Governments**. London: Frank Cass.
- Anderson, Malcolm(1990). **Frontiers: Territory and state Formatin in the Modern World**. Cambridge: Polity press. Introduction and chapter.
- Boggs, Whittermore(1940). **International Boundaries, A Study of Boundary Functions and problems**. NewYork: Colombia University press.
- Buchanan, Allen and Moore, Margaret(2003). **states, Nations and Borders: The Etbics of Making Boundaris**. Cambridge University Press.
- Clarke, Susan(2000). "Regional and Transnational Discoures: The politics of Ibeas and Economic Development in cascadia". **International Journal of Economic Development**. 2/3.
- Holdich, Thomas H. (1916). **Political Frontirs and Boundary Making**. London: MacMillan.
- Helliwell, John(1998). **How Much Do Ntional Borders Matter?**. Washington DC: Brooking Institution. John Helliwell (2002). **Globalization and Well Being**. Vancouver. BC: University of British Columbia press.
- Jailly - Brunet, Emmanuel (2001). **Comparing local Gross-border Relations under FU and NAFFA. Those cross**. Economic Integration.
- Keating, Michael and John MCGarry(2001). **Plurinalional Democracy: Startlees Nations in a post-sovereignty Era**. Oxford: Oxford University Press.
- Loesch, August(1954). **The Economics of Location**. New Haven. Yale University press. See also Charles Engel & John Rogers (1996). **How Wide id the Border?**. American Economic Reuiem. pp5-86.
- Macmillan, Margaret(2003). **Paris 1919**. New York: Random House.
- Minghi, Julian(1963). "Review Article: Boundary studies in political Geography". **Annalas of The Association of American Geographers**. 53/3.
- Marks, Gary(1993). **Structural policy and Multilevel Governance, in Alan Cafruny and Glenda Rosenthal, The State of the European Community**. Harlow: Longman.
- Peattie, Roderick(1944). **Look to the Frontiers: A Geography of the peace Table**. NewYork: Harper.
- Passi, Anssi(1996). **Territories, Boundaries and Consciousness**. Chichester: John Wiley and Sons.
- Newman, David and Anssi passi(1998). "Post- modern world: Boundary Narratives in political Geography". **progress in Human Geography**. 22/2.
- Seiple, Ellen Churchill(1911). **Influences of Geographic Environment**. New York: Holt.
- Turner, Frederick Jackson(1920). **The Frontier in American History**. New York: Henry Holt and Co

